جعبه جادو

در حاشیه دوست داشتنی نبودن برنامه‌های کودک

بچه‌ها از برنامه‌سازان خوش سلیقه‌تر هستند

رامک صبحی

■ دختر هفت ساله‌ای دارم که مدام حوصله‌اش سر می‌رود و باید با ترفندهای گوناگون و پیشنهادهای مختلف او را سرگرم کنم. یکی از این پیشنهادها در مواقعی که سرم شلوغ است و نمی‌توانم با او بازی کنم یا پیشنهاد جذابی ندارم، تماشای تلویزیون و برنامه کودک و شبکه کودک است، اما این جعبه جادویی دیگر برای بچه‌های امروز، حکم «بگیر و بنشان» معروف را ندارد و تماشای آن فقط مدت‌کوتاهی سرگرم‌شان می‌کند. گاهی می‌بینم از سر رودربایستی با من یا طبق یک عادت، تلویزیون روشن است و او مشغول کار دیگری شده، به‌ویژه وقت‌هایی که خاله، دایی و عموهای اغلب برنامه‌های کودک با حرف‌های تکراریشان و پندواندرزها و یادآوری‌های پیش پا افتاده بر صفحه تلویزیون ظاهر می‌شوند. حرف‌هایی که حتی وقتی مجری‌های ۲۰ سال پیش هم آنها را عنوان می‌کردند، کهنه بود و سنخیتی با رفتار و کردار و خواسته‌ها و دغدغه‌های بچه‌های آن روزگار نداشت و امروز هم که دیگر بیش از گذشته با بچه‌ها فاصله دارد. گویی نویسندگان برنامه‌های کودک (اعم از نمایشی و ترکیبی) در موارد بسیاری، به شکل باور نکردنی کودکان را دست‌کم می‌گیرند، آن هم کودکانی که کتاب می‌خوانند، فیلم می‌بینند، کلاس‌های مختلف هنری می‌روند و برای خودشان سلیقه و بینش دارند. در واقع بسیاری از رفتارهایی که شاید در گذشته نیاز به تذکر و یادآوری چند باره داشت- که آن هم در بسیاری مواقع نداشت- برای کودکان امروز با توجه به گسترش امکانات و توسعه آموزش و تغییر شیوه‌های زندگی خانواده‌ها، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، نیاز به یادآوری ندارد و اساسا آنها بخشی از این جامعه را که کودکان شهری طبقه متوسط هستند، به فراموشی سپرده‌اند. در واقع ارتقای سطح دانش، فرهنگ و سلیقه مخاطب- بخوانید کودکان- و نیز توجه به نیازهای آنها، حلقه مفقوده‌ای است که انگار قرار نیست، حالا حالاها سرجای خودش قرار بگیرد. البته این کمبود بیشتر مختص برنامه‌های زنده است که مجری‌ها اغلب همراه با یک عروسک- که تازگی‌ها چندان هم دلچسب و شیرین نیستند- باید ساعتی از برنامه را پر کنند، آن هم با موضوع و سرفصل‌هایی که برای کودکان توانا و نکته‌سنج امروز بسیار سطحی و کهنه است.

درباره موضوع‌های مورد بحث در برنامه کودک هم شاید اگر نویسندگان فقط سری به کتاب‌فروشی‌ها بزنند و به رمان‌های جدیدی که برای کودکان ترجمه

می‌شود و بسیار هم مورد استقبال قرار می‌گیرد، نگاهی بیندازند، درمی‌یابند موضوع این قصه‌ها و شخصیت اصلی آنها، چقدر متنوع و هماهنگ با خواسته‌ها، آرزوها و مشکلات‌شان است. شخصیت این داستان‌ها اغلب کودکانی ماجراجو، کنجکاو، پرجنب‌وجوش و بامزه هستند که اشتباه کردن برایشان نشانه بچه بد و بی‌ادب بودن نیست و از همین اشتباهات و گاه قضاوت‌های نادرست و عجولانه، مفاهیم زندگی را در کنار بزرگ‌ترها و بدون اندرزهای حکیمانه یاد می‌گیرند. امروزه دیگر برای بچه‌هایی که اغلب تک فرزند هستند و دوست و هم‌بازی همیشگی چون خواهر یا برادر ندارند، پدرها و مادرها دوست و هم‌بازی هستند و توقع هر دو طرف در این تعریف جدید از خانواده کاملا متفاوت است با نسل‌های پیشین. دوست داشتن و دوست داشته‌شدن برای کودکان امروز حقی است که دایم مطالبه‌اش می‌کنند. بچه‌های دیروز با بگومگوهای پدر و مادرشان کنار می‌آمدند و حتی گاهی به روی خودشان نمی‌آوردند، اما بچه‌های امروز اجازه بگو و مگو و مکدر شدن احوال خانه و خانواده را به پدر و مادر نمی‌دهند یا حداقل خیلی صریح اعتراض می‌کنند. در خانه تنها ماندن، تکالیف مدرسه را بدون نظارت والدین انجام دادن، استقلال بیشتر، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های خانواده، ترس از تنهایی، غذای حاضری خوردن، رفت و آمدهای اندک خانوادگی، همیشه عجله داشتن، گرفتاری‌های اقتصادی خانواده، دوست‌های متعدد داشتن، مسوولیت‌پذیری و... گوشه‌ای از مسایل بچه‌های امروز است. اما در برنامه‌های نمایشی یا ترکیبی کودکان، خبری از این مسایل نیست یا به صورت کاملا تکراری و کلیشه‌ای و دور از حال و هوا و شرایط کودکان امروز به آنها پرداخته می‌شود و این بچه‌ها خودشان را در قصه‌هایی که برایشان تعریف می‌شود، نمی‌بینند. حتی به تخیل وسیع و عجیب و غریب‌شان هم پاسخ درستی داده نمی‌شود، در حالی که آنها همچنان عاشق قصه هستند و تنها می‌توان به این وسیله، ساعت‌ها آنها را پای جعبه جادویی نشاند. به همین دلیل هنوز کارتون‌ها برایشان جذاب و دلنشین هستند، حتی اگر بارها پخش شده باشند یا بیننده دایمی سریال‌های خانوادگی هستند که قصه‌هایشان را تا حدی خوب تعریف می‌کنند و شخصیت‌هایشان ملموس و باورکردنی هستند و در این میان انیمیشن‌هایی چون شکرستان و شب‌های چله و... هم که ضرب‌المثل‌ها و حکایت‌های ایرانی را با ریتمی سریع و حال و هوای امروزی روایت می‌کنند، دوست داشتنی هستند و به راحتی توانسته‌اند جای خود را در میان برنامه‌های پرطرفدار کودک باز کنند.

احترام برومند در گفت‌وگو با «شرق»

در اجرا سعی کردم خودم باشم

فرزانه ابراهیم زاده

عکس: آیدین رهبر، شرق

با آنکه جزو بچه‌هایی هستم که در سال‌های پیش از بهمن ۵۷ به دنیا آمدم اما خاطره‌ای از اجراهای احترام برومند مجری آن سال‌های تلویزیون ندارم. خاطره مادرم و دوستانم که چند سالی از من بزرگ‌ترند از اجراهای دوست داشتنی و صمیمی خانم برومند تصویر روشنی از یک مجری مهربان که فیلم بازی نمی‌کند و خودش هست همیشه در ذهنم گذاشته و همیشه مشتاق بودم تا در فرصتی مناسب درباره آن سال‌ها و خاطره‌های خانم برومند صحبت کنم. اتفاقی که قصه‌گویی ایشان در برنامه رادیو هفت که این روزها دارد از شبکه آموزش با تهیه کنندگی منصور ضابطیان پخش می‌شود، بهانه‌اش را فراهم کرد. در یک عصر روزهای پایانی بهار ۹۰ بود که به دیدن خانم برومند رفتیم و با او درباره برنامه‌های کودک و خاطرات نسل نوستالژیک ما از اجراهای برنامه کودک در آن سال‌ها و قصه‌های برنامه رادیو هفت گفتیم و شنیدیم. او بیشتر نقدهایی که به برنامه‌های کودکی که این روزها دارد پخش می‌شود، را قبول نداشت و می‌گفت باید از نگاه بچه‌ها به برنامه‌ها نگاه کنیم. هرچند که خانم برومند هم معتقد بود بچه‌های نسل امروز با توجه به امکاناتی که در دسترس‌شان هست با نسل قدیم تفاوت دارند، اما با توجه به تجربه‌ای که در کنار نوه‌اش سینا داشت، می‌گفت بچه‌های امروز هنوز هم مشتاق قصه‌های قدیمی و داستان‌هایی از فرهنگ ایرانی هستند.

چطور شد که بعد از سال‌ها دوری از کار اجرای تلویزیونی به رادیو هفت آمدید و اجرای متفاوتی را ارایه می‌کنید؟ چون تا جایی که می‌دانم جز اجراهای محدود شما سال‌هاست که مجری نبودید؟

بله، در این سال‌ها چندین اجرای محدود در شبکه جام‌جم داشتم و نه در شبکه سراسری. البته اجرایی که من در این برنامه انجام می‌دهم، جدا از کاری که من سی و چند سال پیش انجام دادم، نیست. من خودم حس می‌کنم ادامه آن است. شاید به خاطر نوستالژیی که تهیه‌کننده این برنامه آقای ضابطیان نسبت به اجرای من داشت و همیشه هر برنامه‌ای داشته است، از من دعوت کرده که حضور داشته باشم. خاطره‌های زیادی از اجرا و شخصیت من در آن دوران داشت و به دنبال همان نوستالژی هست، کودکی‌هایش هم بود که خواست تا در این برنامه حضور داشته باشم. البته با ایده تازه. ایده‌ای که وقتی پیشنهادش را به من گفت، خیلی خوشم آمد و به نظرم فکر قشنگی آمد. ایده آقای ضابطیان این بود که یکسری قصه از زبان بانویی همسن و سال من تعریف شود. چون این قصه‌ها خودم را تحت تاثیر قرار می‌دهد، پس دیگران را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد. خیلی از کسانی که من را در این مدت دیدند از جوان‌های همسن و سال شما تا کسانی که سن و سال خود من هستند هم تحت تاثیر قرار گرفتند. البته به نظر من بخش مهمی از این تاثیر به دلیل داستان‌های پوریا آذربایجانی است. به نظرم آنقدر با روحیات یک زن در این سن و سال آشناست که اگر کسی نداند، فکر می‌کند این داستان‌ها را خانمی حدود ۵۵ ساله نوشته. متن‌های اولیه را که در اختیار من گذاشتند، به ایشان هم گفتم که شما از کجا این قدر خوب می‌دانستید که یک زن ۶۰ ساله چطور فکر می‌کند؟ خیلی برایم جالب بود. خودم هم راضی هستم برای اینکه در همه این سال‌ها دوست داشتم در تلویزیون اجرا کنم. به خاطر ارتباطی که با مردم داشته باشم. این برنامه این شانس را به من داد.

از سال ۵۸ تا الان به کار تلویزیونی دعوت شده بودید؟

چندین بار دعوت شدم اما بنا بر دلایلی که یادم نیست اتفاق نیفتاده است. خیلی پیگیرانه نبود. البته من هم بالاخره می‌خواستم بعد از چندین سال به کاری که خیلی عشق و علاقه داشتم و در همه این سال‌ها کمبودش را حس می‌کردم با برنامه بر می‌گشتم که برای خودم هم راضی‌کننده باشد. اتفاقا چند سال پیش شبکه خانواده یک طرح خوب به من دادند صحبت هم کردیم اما رفتند و خبری از برنامه نشد. چند سال قبل یک برنامه برای بچه‌ها از شبکه جام‌جم بود که خانم شیرین جاهد دعوت کردند، رفتم و چند ماهی آن برنامه را که قصه‌گویی برای بچه‌ها بود، اجرا کردم. اما الان حس می‌کنم این قصه‌گویی برنامه رادیو هفت را بیشتر دوست دارم.

شاید به این دلیل که همانطوری که خودتان هم اشاره کردید، قصه‌هایی را که می‌گویید به حس و حال خودتان نزدیک است؟

این نکته درستی است. یکی این است و نکته دیگر مساله مخاطب است. وقتی برنامه بین ۱۱ و ۱۲ شب پخش می‌شود، مخاطب خاص خودش را دارد. در آن ساعت بیشتر بچه‌ها خوابیده‌اند و این برنامه‌ها را نمی‌بینند. بیشتر کسانی هستند که دنبال آرامش هستند. دنبال لحظات سکون و لمیدن روی مبل و تکیه دادن به پشتی هستند و چیزهای قشنگ و واقعی را می‌خواهند بشنوند. این یکی از دلایل موفقیت این برنامه است.

شما برای اجرا این قصه‌ها را روخوانی می‌کنید. اما لحنی که برای خواندن این داستان‌ها هست یک جور صمیمت و مهربانی را همراه خودش دارد. انگار دارید خاطره تعریف می‌کنید. درست است که می‌دانیم همه اینها قصه است که نوشته شده و شما دارید این قصه‌ها را تعریف می‌کنید. اما این اجرا، اجرایی است که قصه‌ها را برای ما ملموس می‌کند. برای این داستان‌ها این شیوه روایی هم از طرف شما انتخاب شده یا به دلیل لحن شما این طور نوشته شده است؟

فکر می‌کنم یک نکته بسیار ظریفی باید در کار گوینده باشد. چندین بار دیگر هم پاسخ دادم. نه جوان ۳۵ ساله هستم و نه خیلی ظاهر آراسته که خیلی از گوینده‌ها و بازیگران دارند را دارم. به نظرم این صمیمت است که می‌تواند به باورپذیری نقش، کمک کند. البته در کنار صمیمیت باید به موضوعی که قرار است درباره آن صحبت کند، هم احاطه داشته باشد. امیدوارم که این صمیمت در کار من باشد. چون شما می‌گویید حتما احساس کردید که به آن اشاره می‌کنید. شیوه خاصی نبوده مگر آنکه مطلبی را که می‌خوانم، از ته دل می‌خوانم و قبولش دارم که تکرار می‌کنم. وقتی چیزی را که قبول ندارم می‌خوانم می‌دانم که درست نمی‌شود.

اول داستان‌ها را خواندید کار را قبول کردید یا با کلیت برنامه تصمیم گرفتید که در این کار باشید؟

چون با روحیه و شخصیت آقای ضابطیان آشنا هستم و سبک کارش را می‌شناسم و خیلی خوش فکر و متواضع است وقتی کلیت برنامه را به من توضیح داد، خوشم آمد. به‌خصوص که گفت نویسنده این مجموعه داستان پوریا آذربایجانی است که از نویسنده‌های شناخته شده هستند، دیگر شرط و قراری نگذاشتم. پذیرفتم که در این برنامه اجرا داشته باشم. البته چند برنامه اول را که خواندم می‌توانستم اگر کار را نپسندیدم، آن را رد کنم چون هنوز اتفاقی نیفتاده بود اما متن را هم خواندم، خوشم آمد و تا به حال هم از این انتخاب راضی هستم.

به نظرم یکی از دلایلش این است که داستان‌هایی که شما می‌خوانید داستان مردم طبقه بالا نیست. دقیقا. الان بیشتر برنامه‌هایی که در تلویزیون پخش می‌شود، درباره مردم طبقه پایین و فقیر جامعه است. مشکلات آنها را بازگو می‌کند. در حالی که داستان‌هایی که پوریا آذربایجانی نوشته، داستان‌های خانواده‌های متوسط است. در واقع از زبان بخش بزرگی از جامعه داستان‌ها روایت می‌شود.

نه، این متن‌ها بیشتر درباره طبقه متوسط است، همین هم بیشتر متن‌ها را ملموس می‌کند. هرکسی این داستان‌ها را می‌شنود، احساس نزدیکی می‌کند.

می‌خواهم کمی برگردم عقب، به سال‌هایی که خود شما مجری برنامه کودک بودید. البته خود من خاطره خیلی محوی از اجرای شما دارم اما از کسانی که کمی بزرگ‌تر از من هستند، خاطره‌های زیادی از اجرای برنامه کودک توسط شما شنیده‌ام.

بله، کسانی که بزرگ‌تر از شما هستند و مادرانی که برای بچه‌هایشان تعریف کرده‌اند از اجرای من یادشان هست.

تا جایی که می‌دانم حدود سال ۴۶ بود که شما وارد تلویزیون شدید. قبل از آن برنامه کودک در تلویزیون بود یا شما اولین مجری کودک بودید؟

برنامه کودک در آن سال بود. وقتی من وارد تلویزیون شدم، برنامه‌ها به صورت ضبط شده پخش می‌شد. چند برنامه هم بود که شامل مسابقه و برنامه علمی می‌شد. از ابتدا هم یک برنامه را داشتم. بعد کم‌کم یک مقدار تجربه پیدا کردم و تهیه‌کننده‌ها نحوه کارم را پسندیدند و تعداد برنامه‌ها بیشتر شد تا سال ۵۲ که مجری ثابت برنامه کودک شدم. در سال ۵۲ فرم اجرای برنامه‌های تلویزیون برای کودکان تغییر کرد. شبیه برنامه کودک‌های امروزی شد که یک مجری ثابت داشت. البته الان باز برنامه کودک کمی تغییر کرده است اما یک زمانی که فکر می‌کنم زمان کودکی خود شما هم بود، این جوری بود که یک مجری می‌آمد برنامه‌ها را معرفی می‌کرد و با بچه‌ها حرف می‌زد. الان فرم تغییر کرده و در قالب برنامه‌های متنوع برنامه‌ها اجرا می‌شود. هر کدام هم مجری خودشان را دارند. خیلی هم زحمت کشیده شده است. من مطمئنم الان از نظر تکنیک و امکانات خیلی خوب شده است. اوایل انقلاب بعد از اینکه من هم از برنامه کودک رفتم، یک‌سری مشکلات به وجود آمد که کم‌کم به اینجا رسید که برنامه‌های تلویزیونی بیشتر جنبه سرگرم‌کننده پیدا کرده است. قبل از اینکه مصاحبه شروع بشود به شما گفتم باید کارشناسی بکنیم، نظر قطعی بدهیم که بچه‌ها در سنین مختلف، چقدر علاقه‌مند به برنامه‌های کودک هستند؟ شما که همسن دختر من هستید خاطره از برنامه کودک زمان خودتان دارید ممکن است با این برنامه کودک جدید ارتباط برقرار نکنید اما؛ به‌نظر شما نظر اصلی را باید از بچه پرسید چون این برنامه‌ها برای بچه‌ها درست می‌شود.

البته من گمان می‌کنم این تغییر ذایقه در نسل جدید هم باعث شده که بچه‌ها ارتباط برقرار نکنند. بچه‌های این نسل مثل نسل ما نیستند. الان سرگرمی‌های زیادی وجود دارد که بچه‌ها می‌توانند به آنها بپردازند اما در آن نسل ما همه سرگرمی محدود بود به یک ساعت برنامه کودک.

من مجری برنامه زنده تلویزیون بودم از سال ۵۲ تا ۵۷. پنج سال بچه‌ها که تلویزیون را روشن می‌کردند من را می‌دیدند. به شکل یک عضو خانواده در آمده بودم. اگر خانم برومند می‌گفت درس بخوانید، شب زود بخوابید به حرفش گوش می‌دادند. در این سال‌ها مادران زیادی را دیدم که بعضی‌هایشان نوه هم دارند، تعریف می‌کنند که پسرم این طور به حرف شما گوش می‌داد و ما هر چی می‌خواستیم بگوییم به نقل قول شما می‌گفتیم. الان شبکه‌های مختلف وجود دارد. اصلا شبکه‌ای به نام شبکه کودک داریم که برای بچه‌ها برنامه‌های سرگرم کننده‌ای نشان می‌دهد. من خیلی با دقت برنامه‌ها را نمی‌بینم اما همین‌طور که نگاهم افتاده دیدم که برنامه‌ها شاد و پرآب و رنگ شده است. اما یک چیزی را در مورد برنامه‌های تلویزیون می‌توانم بگویم و برای خود من خیلی سخت است. یادم هست برای برنامه شب یلدا آقای ضابطیان از من دعوت کردند برنامه را زنده اجرا کنم. خیلی هم خوشحال بودم بابت اجرای این برنامه اما حس می‌کردم برای تعارف کم می‌آورم. چون من می‌بینیم مجری‌های تلویزیون خیلی تعارف می‌کنند. سیستم اجرای ما در گذشته یک شکل دیگر بود. این همه تعارف نمی‌کردیم و با کلمات سعی نمی‌کردیم در دل مردم جای باز کنیم.

اتفاقا یک نکته در اجراهای تلویزیونی همین است. در گذشته مجری‌ها خیلی متکلف نبودند و ساده حرف می‌زدند. در مورد برنامه‌های کودک با شما هم عقیده هستم که خیلی شاد شده و رنگ و لعاب پیدا کردند. اما این مجری‌های شاد که خیلی‌ها هم به زبان بچگانه صحبت می‌کنند خیلی بچه‌ها را نمی‌شناسند. یا به صورت درست‌تر بگویم سازندگان برنامه کودک آن زمان خوب بچه‌ها را می‌شناختند.

این مهم است. بله سازندگان برنامه کودک آن زمان خوب بچه‌ها را می‌شناختند. من زمانی که کارم را در تلویزیون شروع کردم، خیلی جوان بودم. ۲۱ سالم بود. زمانی که برنامه زنده اجرا می‌کردم ۲۶ سالم بود. درست است چند سالی سابقه کار با بچه‌ها داشتم اما مربی بچه‌های استثنایی بودم. بنابراین نمی‌توانم بگویم که شناخت زیادی از بچه‌ها داشتم به جز اینکه از زمانی که جوان‌تر بودم بچه‌ها را دوست داشتم. همین الان هم مساله اصلی بچه‌ها هستند. اگر در خیابان بروم چهار تا درخت و چند ماشین و یکی دو تا بچه باشد و دو آدم بزرگ دعوا می‌کنند آنچه در یک قاب بزرگ در ذهن من می‌آید، بچه‌ها هستند. آنها را زود می‌بینم و با خودم مثلا می‌گویم که اینها چقدر جای بدی ایستادند یا چرا دعوا را نگاه می‌کنند. ممکنه اذیت بشوند. آن زمان هم دغدغه‌ام و غم و شادی‌هایم بچه‌ها بودند. اما شناخت علمی نداشتم. ما در آن زمان نویسنده داشتیم و تهیه کننده‌هایی بودند که سواد کار با بچه‌ها را داشتند. اگر تهیه‌کننده برنامه کودک بود حتما روانشناسی کودک خوانده بود. نه اینکه لیسانس فیزیک داشته باشد. همین الان هم حتما نویسنده‌هایی هستند که تخصص دارند. به نظرم در هر رشته‌ای باید تهیه‌کننده سواد آن رشته را داشته باشد. مجری تلویزیون باید سعی کند خودش باشد. مجری تلویزیون با هنرپیشه فرق می‌کند. من یک‌بار امتحان کردم اما به این نتیجه رسیدم که نمی‌توانم هنرپیشه موفقی باشم. به خاطر اینکه نمی‌توانم خودم نباشم. اگر قرار است در دل و ذهنش یک چیز باشد و در مقابل دوربین و مردم یک چیز دیگر، نمی‌تواند مجری موفقی باشد.

مجری تلویزیون باید سعی کند خودش باشد. مجری تلویزیون با هنرپیشه فرق می‌کند. من یک‌بار امتحان کردم اما به این نتیجه رسیدم که نمی‌توانم هنرپیشه موفقی باشم به خاطر اینکه نمی‌توانم خودم نباشم

تا جایی که من شنیدم در این سال‌ها خیلی در زمینه داستان‌گویی فعالیت کردید. چقدر این فعالیت شما در اجرای این متن‌ها موثر است؟

اوایل انقلاب بعد از اینکه از تلویزیون خارج شدم چند نوار کاست تهیه کردیم که با کمک یک عده از دوستان کار می‌کردیم. من به عنوان مجری و قصه‌گو بودم. البته صرفا قصه‌گویی نبود. اولینش یک کاستی به نام «قاصدک» بود که کاری فرهنگی بود. شما اشاره کردید که بچه‌های آن موقع کمی فرق می‌کردند. در دوره انقلاب فکر بچه‌ها و نوجوان‌ها یک جور دیگری بود. انگار یک‌شبه یک رشدی کرده بودند. نوار قاصدک هم براساس نیاز و خواست بچه‌های آن زمان تهیه شد. خیلی هم موفق بود. برای من جالب است که هنوز هم کسانی که همسن شما هستند را می‌بینم که می‌گویند نوار قاصدک شما را گوش می‌کنیم. بعد از آن یک کاستی درباره بهار و عید نوروز منتشر کردیم. زمان همه چیز را به تعادل رساند. اینها براساس نیاز زمان تهیه شد. در اولین عیدی که بعد از انقلاب داشتیم، دیدیم هیچ برنامه‌ای درباره نوروز وجود ندارد. این غم‌انگیز بود. ما این کاست را منتشر کردیم. نوروز ۵۹ بود که این مجموعه را با عنوان «بچه‌ها بهار» منتشر کردیم. فقط در مورد نوروز با بچه‌ها حرف زدیم. در این سال‌ها خیلی به این موضوع فکر کردم. گاهی دلم می‌سوخت برای بچه‌ها که چهارشنبه سوری به جای سنت‌هایی که داشتیم این‌طور ترقه بازی می‌کنند. همیشه فکر می‌کردم طرحی به صداوسیما پیشنهاد بدهم که نزدیک عید یک برنامه به من بدهند که در مورد چهارشنبه سوری و نوروز صحبت کنیم و بگوییم که چه کارهایی می‌توانند انجام بدهند.

در این سال‌ها، چقدر فضای کار تغییر کرده؟

برای من هیچ فرقی نکرده است. یک جایی است و دوربینی جلویم می‌گذارند و حرفم را می‌زنم و سعی می‌کنم با مخاطبم ارتباط برقرار کنم. فرقی از این بابت نکرده، آن موقع هم می‌خواستیم کار خوب ارایه دهیم و الان هم همین‌طور. یک موقعی برنامه صنفی است و یک وقت برنامه سیاسی است. اما یک برنامه اجتماعی هیچ موضوعی ندارد که تغییر کند.

منظورم در مورد کار با عواملی است که پشت صحنه هستند. مثلا شیوه‌ای که کار می‌کردید.

آن موقع هم مثل الان بود. یک متن بود که باید اجرا می‌کردیم. من پنج سال برنامه زنده تلویزیونی داشتم. خیلی وقت‌ها باید بین برنامه‌ها حرف می‌زدم. خودم اجازه داشتم براساس اتفاقات روز، سردی و گرمی هوا، مسایل روزمره و امتحان بچه‌ها صحبت کنم. اما این برنامه تفاوت دارد. چون برنامه ضبط شده است. در برنامه زنده همین الان هم مجری در چارچوب خیلی مشخصی صحبت نمی‌کند. به هر حال مسایلی که پیش می‌آید، باید در آن حدود صحبت کند. اما وقتی برنامه یک تکس مشخص دارد شما باید به آن وفادار باشید. مثل آن برنامه شب یلدا که من اجرا کردم. در گذشته یک چارچوبی داشتیم که براساس آن چارچوب حرکت می‌کردیم.

من درباره مجری‌های جدید یک نقدی دارم و معتقدم زیادی از حد می‌خواهند احساس صمیمیت کنند.

شما درست می‌گویید. یک کم بیش از حد می‌خواهند خودشان را در دل مردم جا کنند. اما به هر حال جوان هستند. من از اینکه آزادی عمل دارند که حرکت کنند، خوشم می‌آید. شادی کنند با بچه‌ها بازی کنند. دیگر مقید نیستند. من نسبت به برنامه‌های کودک الان خیلی امیدوارم. به‌خصوص وقتی مقایسه می‌کنم با برنامه‌های اول انقلاب. الان مجری‌ها و برنامه‌ها متنوع‌تر هستند

این خوب است. اما آن موقع اگر خانم برومند می‌گفت؛ درس بخوانید، این کار را نکنید و این کار را بکنید ما به حرفش حتما گوش می‌دادیم. اما الان این خاله‌ها و عموهایی که هستند از روش‌های آموزشی هم استفاده می‌کنند. عروسک‌های بی‌تربیتی که آیینه بچه‌ها می‌شوند.

گفتم یک دلیل همین بود که در آن زمان فقط یک مجری بود و شما یک نفر را می‌شناختید. دو تا کانال بود که مجری برنامه کودک هر دو من بودم. برای همین هم بچه‌ها احساس نزدیکی می‌کردند. در همان اول انقلاب هم خانم خامنه و رضایی یک مقداری این حالت را پیدا کرده بودند. اما الان باوجود تعدد شبکه‌های تلویزیونی و برنامه‌های کودک و همچنین کامپیوتر و بازی‌های دیگر نمی‌توان این جوری عمل کرد. من گاهی فکر می‌کنم بچه‌های سه، چهارساله فقط برنامه کودک را می‌بینند. تازه الان بچه‌ها شب‌ها سریال می‌بینند. شما نمی‌توانید بچه‌های الان را با بچه‌های آن موقع مقایسه کنید.

شما به هر حال از خانواده‌ای هستید که تقریبا بیشتر اعضایش برای کودکان برنامه‌سازی کردند و برنامه‌های موفقی را هم ساختند. جدا از آقای رشیدی و دخترتان لیلی، خواهرهایتان هم در زمینه کودک‌ونوجوان فعال هستند. تقریبا به جرأت می‌توانم، بگویم که در این سال‌ها بهترین برنامه‌های تلویزیون برای کودکان را مرضیه برومند خواهر کوچکتر شما ساخت. از مدرسه موش‌ها تا خونه مادربزرگه. چقدر نقش شما به عنوان نخستین فرد از این خانواده که وارد کار کودک شده است تاثیر داشته؟

مرضیه چهار سال از من کوچکتر است. او و خواهر دیگرم راضیه در کانون کار می‌کردند و گروه تئاتری داشتند و بعد بنا به دلایلی از کانون به تلویزیون آمدند. در آن زمان آقای رشیدی که مسوول واحد نمایش تلویزیون بود، کار بزرگی کرد. رضابابک و بهرام شاه‌محمدلو، مرضیه برومند، سعید پورصمیمی، علیرضا هدایی و... تئاتر کودک را بنیان گذاشتند. ما همیشه در کنار هم بودیم. شاید در این سال‌ها به دلیل مشغله کمتر شده اما در سال‌های قبل همیشه با هم حرف می‌زدیم عقایدی داشتیم. مشورت می‌کردیم. خیلی وقت‌ها من نکاتی را به مرضیه می‌گفتم. او هم علاقه‌مند بود. فکر می‌کنم این در خانواده ما ژنتیک است.

فانوس خیال

نگاهی به مجموعه تلویزیونی «ستایش»

عادت سریال دیدن

سهام‌الدین بورقانی

■ یکی از اصلی‌ترین مشکلات بیشتر مجموعه‌های تلویزیونی ایرانی نداشتن ساختار منطقی در فیلمنامه و به طور کلی فیلمنامه‌های ضعیف است. در واقع علت و معلول‌ها در جایگاه درستی تعریف نشده‌اند و ظرافت و هوشمندی خاصی در روایت آنها دیده نمی‌شود. مخاطب را دست‌کم می‌گیرند و انگیزه‌ای در آنها ایجاد نمی‌کنند که ادامه فیلم و قسمت‌های بعدی را با رغبت پیگیری کنند. شاید به همین دلیل است که اکثر کارگردان‌ها دنبال راه‌های دیگری می‌گردند تا جذابیت‌هایی ایجاد کنند. در حالی که ستون اصلی یک فیلم یا مجموعه تلویزیونی داستان و فیلمنامه آن است. اگر یک فیلمنامه، دقیق، جذاب، قاعده‌مند و درست نوشته شده باشد و در عین حال دارای تعلیق و گره‌های داستانی خوب هم باشد نصف راه طی شده است. بعد از آن باید به فکر استفاده از بازیگران و کارگردانی خوب و باقی ماجرا بود. گاهی اوقات که در سریال دیدن اطرافیان اندکی دقت می‌کنم متوجه می‌شوم بیشتر از آنکه آن سریال عناصری داشته باشد که مخاطب را با خود همراه و ایجاد انگیزه کند، این عادت است که آنها را پای تلویزیون نگه می‌دارد. حتی اگر نگاه هم نکنند، تلویزیون روشن می‌ماند تا فقط پیگیر باشند. این نکته احتمالا می‌تواند بدترین مساله برای یک فیلمساز باشد. درست است که حق‌الزحمه قبلا دریافت شده است اما به هر حال هر فیلمسازی دلش می‌خواهد فیلمش دیده شود. مجموعه تلویزیونی «ستایش» که چند ماهی است از پخشش گذشته، ویژگی‌های مثبتی دارد که نمی‌توان چشم بر آن‌بست اما به نظرم یکی از مهم‌ترین عیوبش همانی است که در اول مطلب اشاره شد. فیلم مناسبات، روابط و جنس تعاملات آدم‌هایی را برای ما توصیف و تیپ‌هایی را به ما معرفی می‌کند؛ اما به تدریج داستان علیه خودش عمل می‌کند و به تناقض می‌رسد. خود تناقض مشکلی ندارد؛ ممکن است فیلمساز عامدانه قصد داشته باشد تناقض‌ها را آشکار کند، اما این قضیه لااقل در مورد ستایش صدق نمی‌کند و تعدادی از شخصیت‌ها غیرقابل باور از کار درآمده‌اند. مثلا حشمت فردوس با بازی خوب داریوش ارجمند، کاسبی است که روحیه‌اش در همه امور بازاری است، رییس خانواده است و کسی جرات ندارد روی حرفش حرفی بزند. طاهر پسر او، به قول پدر در پاکی و مردانگی نظیر ندارد و خلاصه او را خیلی قبول دارد. اما همین پسر را صرفا به دلیل اینکه می‌خواهد با دختر مورد علاقه‌اش ازدواج کند طرد می‌کند. درست است که فردوس طاقت نه شنیدن را ندارد، اما طرد از خانه

به این دلیل و اینکه او دیگر پسری به اسم طاهر ندارد، خیلی واقعی به نظر نمی‌رسد؛ طردی که بعد از به دنیا آمدن پسر طاهر، رنگ می‌بازد چرا که فردوس عاشق پسر است! انیس عروس خانواده، به دلیل تولد پسر ستایش نگران از دست رفتن جایگاه خودش در خانواده است که جز دو دختر، پسری ندارد و رفتار خوبی با او از جانب فردوس نمی‌شود. انیس آنقدر خشمگین است که نقشه سر به‌نیست کردن طاهر را می‌کشد! رفتارها و کنش‌های غیرعادی، ناملموس و اغراق‌آمیز نظیر اینها کم و بیش در این سریال دیده می‌شود و داستان کلیشه‌ای و تکراری فیلم باعث می‌شود تا «ستایش» حرفی برای گفتن نداشته باشد. محتوای دیالوگ‌ها عمیق و حساب شده نیستند و بیشتر اجرای خوب آنهاست که قابل توجه‌شان می‌کند. شاید اگر نویسنده و کارگردان اندکی نگاه اجتماعی و فرهنگی را هم وارد داستان می‌کرد معادله به کلی تغییر می‌کرد. روابط دو خانواده‌ای که به لحاظ فرهنگی کاملا متفاوتند و به تصویر کشیدن رابطه فرزندان‌شان با پدر و مادرشان آن هم در زمان جنگ، قابلیت‌های خوبی دارد تا سریالی جذاب ساخته شود. اوج داستان تقابل و رویارویی این دو خانواده است که ناگهان به تقابل و دوئل پدر و پسر تبدیل می‌شود و ماجرا بیش از اندازه طولانی و ملال آور می‌شود. اینکه بعد از پنج، شش قسمت بتوان تا انتهای فیلم را به راحتی حدس زد، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ راستی اگر حوادث این فیلم در زمان جنگ نمی‌گذشت چه اتفاقی می‌افتاد و اصولا به چه دلیل این مقطع انتخاب شده است؟ وقتی مقطعی مثل دهه ۶۰ و زمان جنگ تحمیلی انتخاب می‌شود یعنی قرار است از ظرفیت‌های داستانی و روایی آن استفاده شود و بستری برای پیشبرد خط اصلی داستان شود. اما این اتفاق در «ستایش» نیفتاده است و کمترین تلاشی هم نشده تا نشان داده شود که همه این ماجراها در زمان جنگ اتفاق افتاده است. لباس‌ها، تیپ‌ها و رفتار آدم‌ها بیشتر امروزی است و هیچ ربطی به فضای آن سال‌ها ندارد.

ستایش، بیشتر فیلمی بازیگر- محور است که البته بیشتر بازیگرها از جمله داریوش ارجمند، مهدی پاکدل و محمودعزیزی بازی‌های خوبی ارایه کرده‌اند. مخاطب بیشتر جذب بازی داریوش ارجمند می‌شود تا نقشی که او آن را بازی می‌کند، به این دلیل که خیلی قابلیت هم‌ذات‌پنداری ندارد. قرار است تولید «ستایش ۲» هم به زودی آغاز شود اما اگر قرار باشد همین روند ادامه پیدا کند و زیر و بم‌های داستانی و ظرافت‌های فیلمنامه‌نویسی رعایت نشوند، احتمالا موفقیت چندانی به همراه نخواهد داشت.